

مشکل فهم تناقض؟ یا ذهنیت طبقاتی متناقض؟

محمود بیگی مجدداً بر نقد ناصر پایدار به «نقد» ایشان «نقدی» نوشته است. من این باصطلاح نقد طولانی را یک بار مرور کردم. باید بگویم در جای خود کم نظیر و خصلت نماست. خصلت نما از این لحاظ که تمامی روحیات، شخصیت و منش یک آکادمیسین بسیار توخالی و پرمدعای خارج از مدار مبارزه طبقاتی کارگران و سنگر گرفته پشت حرفهای مارکس را یکجا در خود منعکس می کند. من قصد بررسی تمام این نوشته را ندارم و صرف وقت پیرامون این کار را به هیچوجه لازم یا حتی جایز نمی بینم. به عنوان یک کارگر کمونیست فعال در جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر و با تجربه سالیان دراز فعالیت سیاسی خویش، می دانم که هیچ کارگری در هیچ کجای دنیا نه امثال محمود بیگی را می شناسد، نه اگر هم تصادفاً بشناسد، هیچ رغبتی به خواندن نوشته او نشان می دهد و بالاخره اگر هم از سر کنجکاوی بخواهد این کار را بکند، حتی کلمه ای هم از حرفهای او سر در نخواهد آورد. به همین دلیل هیچ ضرورتی به بررسی تمام نوشته او نیست. من فقط می خواهم در این رابطه به چند نکته اشاره کنم.

1. محمود بخش نخست نوشته اش را به توضیح معنا و مفهوم «کار اجتماعاً لازم» اختصاص داده است. او مدعی شده است که کار اجتماعاً لازم مفهومی صرفاً مربوط به جامعه سرمایه داری است و در اقتصاد کالائی ماقبل سرمایه داری وجود نداشته است. او با نقل قولهای تحریف آمیز و بی پایه خود کوشیده است تا این حرف بی اساس را به مارکس هم نسبت دهد. شیوه تولید سرمایه داری بر اساس سطح معینی از تکامل و بسط و گسترش اقتصاد کالائی به وجود آمده است. دوران بسیار طولانی در تاریخ، محصول کار انسانها کالا بوده است. در این دوران فرآورده های کار آدمها به صورت کالا با هم مبادله می شده است. بر پایه رشد اقتصاد کالائی بوده است که اشکال مختلف معادل به عنوان مکانیسم های ضروری مبادله، موضوعیت یافته و مورد پذیرش قرار می گرفته اند. زمانی گوسفند، زمانی کالائی دیگر و پس از مدتها طلا نقش معادل را ایفاء کرده است. مدت زمان زیادی طول کشیده تا پول این نقش را به عهده گرفته است. گسترش مستمر اقتصاد کالائی ماقبل سرمایه داری در تداوم خود اشکالی از سرمایه مانند سرمایه ربائی و تجاری ماقبل سرمایه داری را پدید آورده است. در تمامی این دوران بخشی از محصول کار دهقانان و پیشه وران و کلا تولیدکنندگان توسط خود آنها یا توسط تجار با هم مبادله می شده است. این بخش محصول کار، کالا بوده است و این محصولات غیر از ارزش مصرفی، ارزش مبادله ای را نیز با خود حمل می کرده اند و درست به اعتبار ارزش مبادله خود با هم داد و ستد می شده اند. این ارزش مبادله در واقع همان زمان کار اجتماعاً لازم نهفته در کالاها بوده است. اساساً مفهوم کالا منعکس کننده ارزش مبادله ای نهفته در آن است و این ارزش مبادله ای چیزی جز زمان کار اجتماعاً لازم نیست. آیا واقعاً فهم این مسأله دشوار است؟ مگر بخش قابل توجهی از جلد اول کتاب کاپیتال به بررسی همین موضوع اختصاص ندارد. چرا محمود باید با آن همه ادعا و فضل فروشی، موضوعی به این سادگی در سطح $2+2=4$ را نفهمد؟! محمود نوشته است که مارکس کالا را سلول جامعه سرمایه داری خوانده است و از این حرف درست نتیجه گرفته است که پس کار اجتماعاً لازم فقط مختص جامعه سرمایه داری است!! شیوه تولید سرمایه داری بر سطح معینی از انکشاف و گسترش اقتصاد کالائی متکی است و **با کالا شدن نیروی کار** از اقتصاد کالائی پیشین متمایز می شود. چرا باید از این حرف درست این نتیجه سر تا پا نادرست، گمراه کننده و بدون معنی را گرفت که پس کار اجتماعاً لازم در جامعه سرمایه داری پیدا شده و در اقتصاد کالائی پیش از سرمایه داری وجود نداشته است؟! معلوم است که در جامعه موجود نه فقط محصول کار بلکه نیروی کار تماماً کالاست. فقط در جامعه سرمایه داری است که اقتصاد کالائی می تواند به اقتصاد مسلط تبدیل شود، همه اینها توضیح و اوضاحت است اما هیچکدام از اینها معنایش این نیست که پس قبل از سرمایه داری محصول کار بشر در سطح معینی کالا نبوده است و اگر قبول کنیم که کالا بوده است پس بر پایه ارزش مبادله ای با هم داد و ستد می شده اند. ارزش مبادله کالاها هم در واقع همان زمان کار اجتماعاً لازم نهفته در آنهاست. آیا فهم این قضیه واقعاً دشوار است؟! به عنوان یک کارگر دارای پیشینه کار سیاسی تأکید می کنم که همین موضوعات را با کارگرانی که سواد خواندن و نوشتن درستی نداشته اند بارها در میان گذاشته ام و آنان بسیار ساده تر از محمود آنها را درک کرده اند. چرا محمود و محمودها در فهم این مسائل و در فهم هر حرف مارکس دچار اشکال اساسی و لاینحل هستند. جوابش برای من روشن است. برای اینکه قابلهای فکری و ذهنی طبقات غیرکارگری ظرفیت فهم آموزشهای مارکس را ندارد و آن را نه درک، بلکه تخریب می کند و واقعاً فاسد می سازد.

2. پایدار در کتاب سوسیالیسم، سیاست و مدنیت و برخی مقالات دیگر به تفصیل توضیح داده است که در سوسیالیسم، این شوراهای کارگری متشکل از همه آحاد کارگران هستند که پیرامون چه تولید شود و چه تولید نشود و سرنوشت محصول کار و تولید یا نحوه توزیع آنها چگونه باشد و مانند اینها تصمیم می گیرند. او تشریح کرده است که در سوسیالیسم کار داوطلبانه می شود و بشریت از قید کار رها می گردد. پایدار در بطن همین مباحث گفته است که آحاد توده های وسیع کارگر در درون شوراهای سراسری خویش با دخالت هر چه آزادتر، هر چه نافذتر، هر چه آگاهتر و

هر چه خلاق تر پیرامون میزان و نوع کاری که اجتماعاً برای معیشت و رفاه آنها نیاز است، تصمیم می گیرند و در همین راستا کار توسط آنها تعریف می گردد. اینها نکاتی هستند که فعالین لغو کار مزدی و از جمله پایدار گفته اند و می گویند. محمود بیگی بدون هیچ نگاهی به این مسائل، معترض است که پایدار می گوید در سوسیالیسم هم کار اجتماعاً لازم از وجود دارد؟! محمود قادر به درک این مسأله نیست که در اینجا توده های وسیع کارگرند که با دخالت خلاق و آزاد و نافذ شورائی همه آحادشان پیرامون اینکه چه تولید کنند و چه تولید نکنند و چه میزان تولید کنند و مانند اینها تصمیم می گیرند. کار اجتماعاً لازم در اینجا یعنی آنچه که این شوراهای سراسری متشکل از همه آحاد آگاه بر پایه درک آگاهانه نیازهای اجتماعی و رفاهی کل جامعه تعیین می کنند و به اجراء می گذارند. از محمود می پرسیم که آیا واقعاً فهم این قضیه سخت است؟!

2. ناصر پایدار گفته است که در شرائط فعلی تاریخ در بخش وسیعی از جهان، پرولتاریای پیروزمند در انقلاب، نیازی به فازبندی سوسیالیسم و کمونیسم ندارد، طبقه کارگری که با سازمان دادن جنبش شورائی ضد کار مزدی خود، ماشین دولتی بورژوازی را در هم شکسته است و شوراهای سوسیالیستی برنامه ریزی کار و تولید اجتماعی خود را مستقر ساخته است، می تواند و امکان آن را دارد که در سریعترین زمان کار را داوطلبانه اعلام کند. همگان می توانند به اندازه نیازشان از امکانات رفاهی و معیشتی و همه چیز برخوردار باشند و بشریت می تواند حتی از قید کار رها گردد. محمود بیگی در نقد! این حرف مدعی می شود که پس ناصر پایدار اروکمونیستها را قبول دارد!!! استدلال او هم بسیار محکم است!! او می گوید اروکمونیستها هم دیکتاتوری پرولتاریا را قبول ندارند. و اعلام اینکه پرولتاریا در بخشی از جهان می تواند در صورت پیروزی جنبش شورائی سراسری سوسیالیستی ضد کار مزدی خود و ساقط نمودن دولت بورژوازی، کمونیسم را در دستور کار خود قرار دهد، همان ارو کمونیسم است!!! به راستی کدام عقل انسانی می تواند به خود اجازه دهد که چنین مقولاتی به هم بیافد و چنین استنتاجاتی از حرفها به عمل آورد؟ واقعاً نمی دانم!!! کسانی که سایه فعالین ضد سرمایه داری را با تیر می زنند، باید هم اروکمونیستهای همسلک و هم سنخ خود را مبارزان علیه سرمایه داری و برای محو سرمایه داری به حساب بیاورند. محمود می گوید که پایدار حزب را هم نفی کرده است و اروکمونیستها هم همین کار را می کنند!!! فعالین جنبش لغو کار مزدی و از جمله ناصر پایدار موجودیت سکنهای سیاسی میراث دار جنبشهای خلقی و غیرکارگری را که همسان محمود خود را به نام مارکس و کارگر آویخته اند تا از این طریق جنبش کارگری را از سنگر پیکار ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی خارج سازند، با قاطعیت نفی کرده و می کنند. فعالین لغو کار مزدی از سازمانیابی سراسری ضد کار مزدی و برای محو سرمایه داری طبقه کارگر سخن می گویند و برای متشکل نمودن طبقه کارگر در این راستا مبارزه می کنند، محمود سکنهای نیم وجبی خارج از مدار پیکار طبقه کارگر علیه سرمایه داری را، حزب کمونیست کارگران می داند و درست از این منظر است که سازمانیابی ضد کار مزدی و برای محو کار مزدی طبقه کارگر را، نفی حزب تلقی می کند. ، خیر آقای محمود بیگی فعالین لغو کار مزدی ضرورت حزب کمونیست کارگران را نفی نمیکنند، اما درک آنان از پروسه تحزب کمونیستی طبقه کارگر، اساساً و ماهیتاً با درک سکتاریستی شما متفاوت می باشد.

3. فعالین لغو کار مزدی به میزان زیادی در مورد اساس ضد سرمایه داری بودن جنبش کارگری بحث کرده اند. آنها به اندازه کافی توضیح داده اند که چرا ستیز با سرمایه یک جنبش درونی و ذاتی در طبقه کارگر است. جنبشی که باید ببالد، رشد کند، سازمان یابد و به پیروزی رسد. فعالین لغو کار مزدی همچنین مشروح نوشته و گفته اند که معضل چپ فرقه گرا فقط بودن و نبودنش در جنبش کارگری نیست، بلکه اساساً به جنبش ضد سرمایه داری و به کمونیسم طبقه کارگر تعلق ندارد و اصولاً دست اندر کار حتی کمک به سازمانیابی این جنبش نیز نمی باشد. محمود بیگی قادر به درک این مباحث نیست. او از یک طرف جنبش کارگری را دشت لم یزرعی می داند که رویش هر سنبل در آن به بارش مداوم افاده فروشی و فضل نمائی امثال وی محتاج است و از سوی دیگر می گوید که خودش نیز معتقد است که پیشروان باید در درون طبقه باشند!!!

4. محمود مدعی است که پایدار در نقد مدافعان سوسیالیسم گفته است که آنان باید محاکمه شوند. سخن پایدار با مدافعان سوسیالیسم در کمال صمیمیت و رفاقت این بوده است که اگر مارکس زنده می شد و می دید که شما این گونه حرفهای او را تحریف می کنید، شاید متقاضی تشکیل محکمه ای برای احقاق حق خود می شد. آیا به راستی اینگونه برخورد کردن به حرف دیگران نقض تمامی ارزشهای اخلاقی و انسانی نیست؟

5. محمود در نوشته خود زیر فشار استیصال و درماندگی مفرط نظری، علیرغم اعتقادش به عشق! و ادب! در مرادوات انسانی، به کرات متوسل به فحش و فحش کاری شده است. کلماتی مانند لومین!! و پالاندوز و ... همه جازینت بخش نقد باصلاح مستدل و محکم اوست!! به نظر من پالاندوز بودن عیب نیست، دروغگویی؛ عوامفریبی، تناقض بافتن در جهت ارضای منیت خود، تحریف همه حرفها و نظائر اینهاست، که عیوب بسیار بزرگی به حساب می آیند.

6. تمامی محتوای نوشته محمود از سیاق نکاتی است که گفتم و درست به همین دلیل من صرف وقت برای بحث در باره آنها را به هیچ وجه لازم نمی بینم.

درخاتمه با در نظر گرفتن هم نسل بودنمان با آقای محمود بیگی و نتیجتاً شناخت کلی از گذشته یکدیگر در ارتباط با جنبش طبقه کارگر ایران، می خواهم پرسشی را با محمود در میان گذارم. او گفته است که: در ره منزل جانان مجنون وار خطرات بسیار سنگینی را تحمل کرده است. اگر منظور او از این حرف، عشق گدازان به لفظ بازیها و واژه

پردازیه‌های میترائی آریایی خویش است، من حرفی ندارم، اما اگر منظورش از منزل جانان احياناً مبارزه طبقاتی است، لطفاً اندکی از کارنامه فعالیت‌های خود در این عرصه و مخصوصاً مخاطرات مهمی را که تحمل کرده است، برای ما هم توضیح دهد!!!

جمشید کارگر
2006/6/22